

حریص تر می‌سازد. در دوره پهلوی نیز یکی از خطاها این بود که به شعائر دینی نسبت به ایران باستان کمتر اعتنا شد. البته این کم‌توجهی محدود به دوره و بخش‌های خاصی بود. نتیجه‌اش مگر غیر از رشد اسلام‌گرایی بود؟ در دوران کنونی نیز یکی از دلایل رشد باستان‌گرایی برپایه شخصیت کوروش رفتارها و سیاست‌های حکومت و اصرار بر بهروت بودن ایران باستان و افسانه‌ای بودن کوروش است. صادق خلخالی کتابی نوشت و کوروش را لگدمال کرد. دیگران نیز همین تندروی‌ها را کردند. برخی نیروهای تجزیه‌طلب و قومیت‌گرا نیز کوروش را شخصیتی براساخته و دروغین خواندند. نتیجه همه این تلاش‌ها رشد گرایش به ایران باستان و کوروش است.

«**شما معتقدید رجوع به کوروش و بازسازی گذشته**

با توجه به اقدامات و اندیشه‌های این شخصیت واقعی‌بنانه است؟

بله. واقعیت این است که کوروش شخصیتی متعلق به ایران نیست. کوروش سرمایه‌ای بشری است. این تاریخ را باید پاس داشت. نه‌فقط از این جهت که ایرانیان به آن نیاز دارند. جهان بشری به این الگو‌نیاز دارد. انسانیت به نمونه‌ای مثل کوروش نیاز دارد. یعنی امروز که از هر سو آتش افروزی و جنگ‌افروزی است، خشم و خشونت می‌بارد، نژادپرستی در حال ترویج است و میان مردمان سستیزه ایجاد می‌کنند، ۲۵۰۰ سال پیش فرهنگ و تمدن ایرانی شخصیتی آفریده و پروریده که اسناد و مدارک متقن درباره او وجود دارد. این شخصیت از برابری و برادری و مدارا و گذشت و فروتنی و احترام درباره همگان سخن گفته است. این را من نمی‌گویم. هگل فیلسوف نامدار آلمانی ایرانیان را بر صدر تاریخ جهانی می‌نشاند. او می‌گوید جریان تاریخ جهانی با ایرانیان و هخامنشیان آغاز شده است. هگل معتقد است که ایرانیان اندیشه و ارزش و زبان خودشان را به دیگران تحمیل نکردند، بلکه پذیرفتند برای اینکه حکومت فراگیر و جهانی و تجلی‌گاه روح کلی باشد، باید به دیگران احترام بگذارند و آزادی بدهند و دربرابر مخالف روادار باشند.

«**در محافل آکادمیک و مطالعات کوروش‌شناسی**

کشور ما چه روندی را طی می‌کند؟

به‌طور کلی رشته تاریخ در کشور ما دو سوبه تاریک و روشن دارد. درباره سوبیه روشن، رشته تاریخ و معرفت تاریخی و تاریخ‌نگاری جهش‌های بزرگی کرده و بالنده شده و ناواری‌های بزرگی در آن اتفاق می‌افتد. روی دیگر سکه اما تاریک است. ما در پخش‌هایی گرفتاری‌های مهمی داریم و برای تبیین آن باید عامدانه و آگاهانه و محتاطانه تعبیر بحران را به کار برد. این روی سکه سیاست‌زده و ایدئولوژی‌زده و عوام‌زده و حکومت‌زده است. کتاب‌های درسی ما کیفیت لازم را ندارد. نهادهای آموزشی و پژوهشی‌مان سیاست‌زده‌اند، موسسات‌مان زیر سلطه جریان‌ها و افکار خاصی‌اند و زورگویی و باندبازی وجود دارد. از آن سو وضعیت رشته تاریخ باستان در کشور ما خوب نیست. یعنی گرایش باستان در دانشگاه‌های ما از نیروهای متخصص و برگزاری همایش‌های فاخر رنج می‌برد. البته به لطف فضای آنلاین و رسانه‌های مجازی، امروزه وضعیت بهتر شده است. ایرانشناسی در دانشگاه‌های خارج از کشور نیز روبه افول است و متأسفانه میدان را به کشورهای دیگر واگذار کرده است. در این پهنه، وضعیت مطالعات مربوط به کوروش متناسب با نیازهای جامعه ما نیست. ما به‌معنای واقعی کلمه کوروش‌پژوهی نداریم و کوروش‌شناسی در کشورمان نداریم. در کشورهای دیگر درباره کوروش فیلم می‌سازند یا مجسمه‌اش را در میادین و پارک‌ها برپا کرده‌اند. این در حالی است که در کشور خودش یک خیابان یا یک میدان یا حتی یک کوچه هم به نامش نکرده‌اند. جامعه و کشور ما گرفتار است و به چنین اقداماتی نیاز داریم.

«**مردم به آرا و اندیشه‌های کوروش کیبر به شکل‌های گوناگون توجه‌نشان می‌دهند. همان‌طور**

«آرمان شهرسازی در ایران باستان» اثر ولfgangگ کناوت، و کتاب «یونانیان و بربرها» نیز بسیار در این زمینه‌ها مهم‌اند. ابوالکلام آزاد، متفکر برجسته هندی در کتاب خود کوروش را با ذوالقرنین مقایسه کرده است. مرحوم علامه طباطبایی در کتاب تفسیر المیزان تحت تاثیر این کتاب درباره درستی یا نادرستی این تطبیق بحث کرده است. پژوهش‌های دقیق و استوار علیرضا شاپور‌شهبازی و مرحوم علی سامی و... و شواهد و اسناد بسیار دقیق‌اند. درباره استوانه کوروش و چرابی و چگونگی و کارکردهای آن نیز تحقیقات مستقل زیادی صورت گرفته و مقاله‌ها و کتاب‌های زیادی درباره آن نوشته شده است. بنابراین مستندات و شواهد بسنده و کافی وجود دارد که بگوییم کوروش واقعاً چه کارهایی کرده و به همین ترتیب موسم هفت آبان نیز تکیه‌گاه استواری دارد. «**آیا فهم عمومی و عرفی از کوروش و برداشت‌ها و تصورات از او دقیق است؟ طبیعی است در وضعیت بی‌ثباتی که نارضایتی وجود دارد و از سویی نیز شهروندان احساس کنند نمادهای فرهنگی‌شان نادیده گرفته شده. در پی کسب هویتی جدید برای خود از راه توجه به باستان‌گرایی و شخصیت‌هایی مانند کوروش می‌روند. در چنین موقعیتی آیا اساساً ضرورتی برای هم‌سنخ‌بودن میان برداشت‌ها و کشف‌ها و اسناد و مستندات تاریخی متخصصان و نویسندگان و پژوهشگران وجود دارد؟**

خیر. ضرورتی برای انطباق وجود ندارد. چنین نیست که ما برای سنجش هر فهم و ذهنیت توده‌ها نسبت به تاریخ و رویدادهای گذشته باید صحت‌سنجی کرد. اساساً در باره هیچ ملتی و هیچ کشوری و هیچ رویدادی و هیچ شخصیتی هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد. برخی نیز گرایش و علاقه مردم به کوروش را از زاویه اسطوره‌سازی و بزرگنمایی نقد می‌کنند. توده مردم ذهن خلاق ویژه‌ای دارند و مبتنی بر نیازهایشان از یک شخصیت یا یک دوره و فرهنگ ابزار می‌سازند. توده هرگز نمی‌تواند خود را با واقعیت تاریخی به‌طور تام و تمام تطبیق دهد. ایرادی هم ندارد. همه جوامع و مردمان و ملت‌ها و کشورها در سراسر تاریخ چنین نیازهایی داشته‌اند و متناسب با آن کارهایی کرده‌اند. درباره پیشوایان دینی نیز چنین است. مگر راجع به مذهب و شعائر مذهبی به‌شکل دیگری رفتار می‌کنند؟ این‌همه در روضه‌خوانی‌ها و مداحی‌ها صحبت می‌شود، آیا با واقعیت‌های تاریخی تطبیق دارد؟ کارکرد باستان‌گرایی و گرایش به شخصیت‌هایی مثل کوروش متفاوت است. عده‌ای این گرایش‌ها را به اسم خرافه‌پرستی و دورغ‌گویی می‌دانند و هر کاری انجام دهیم توده‌ها متناسب با روحیات و نیازهایشان کار خودشان را می‌کنند. البته این به‌معنای این نیست که نقد نکنیم. صحبت من این است که کوروش و باستان‌گرایی را خرافه‌پرستی و اسطوره‌سازی خواندن ایده‌ال‌گرایانه است. یعنی آرمانی است که هرگز به آن دست نمی‌یاییم. اساساً انسان نیاز به چنین کارهایی دارد. حتی کشور را هم از آثار تاریخی دقیق و سنجیده مربوط به کوروش یا هر شخصیت دیگری پر کنید مردم باز هم راه خودشان را می‌روند. درباره شخصیت شهریانو دختر یزدگرد که بنا به روایتی همسر امام حسین (ع) و مادر امام سجاد (ع) است، همین بحث‌ها را مطرح کرده‌اند. عده‌ای می‌گویند صحت دارد و پاره‌ای هم می‌گویند باید رد شود. اما آیا مردم باورهایشان را کنار گذاشته‌اند؟ اصلاًفرض کنید به تحقیق پذیرفیم که چنین نبوده و همه نیز قبول کردند. در آن صورت گذشته را چه باید کرد؟ مردم هزار و اندی سال با همین روایت زندگی کرده‌اند. بنابراین باید کوروش را به‌عنوان نمونه در نظر گرفت و از ظرفیت دورن این شخصیت تاریخی برای اسطوره‌سازی استفاده کرد. کوروش مثل چشمه‌ای است که می‌جوشد و نمی‌توان جلوی آن را گرفت. اتفاقاً اینکه برخی در روزگار ما فکر می‌کنند با بستن مسیر پاسارگاد، همه چیز درست می‌شود، اشتباه است و اثر معکوس دارد. این ممنوعیت و جلوگیری اتفاقاً جامعه را تشنه‌تر و

شاهِ شریف

کوروش به روایت یونانیان

می‌سازد و در جنگ با ملکه ماساگت‌ها کشته می‌شود. هروdot او را دارای «نبوغ طبیعی و تدبیر سیاسی» می‌داند، اما مرگ‌اش را نتیجه سرمستی و عبور از حدود انسان می‌شمارد. بدین‌ترتیب کوروش نزد هروdot، شخصیتی اخلاقی و ترازیک است؛ شاهی شریف، ایستاده در مرز فضیلت اخلاقی و الزامات قدرت سیاسی. همچنین در نمایشنامه آیسخولوس با نام «پارسیان» (بندهای ۷۶۰ تا ۷۷۰)، کوروش به‌عنوان شاهی خردمند وصف می‌شود که صلح را بنیاد نهاد، اما جانشینان او میراث‌اش را پامال کردند. کوروش در این اثر، نه دشمن، بلکه سرمشق است؛ پادشاهی که نظم و تعادل آفرید و حکمرانی اخلاقی پیشه کرد.
بااین‌حال این دو روایت، از افقی بیرونی

که خدودتان هم به درستی تشریح کردید حتی در بستر تحولات امروzin نیز آرای او کارکرد دارد. آیا می‌توان گفت کوروش در کشور ما به نماد فرهنگی مهمی تبدیل شده است؟

بله. دقیقاً چنین است. به بناهای بزرگ و فاخر حوزه‌های تمدنی و فرهنگی باستان مانند هند، مصر، یونان و روم نگاه کنید. همه این کشورها تمدنشان را با نیروهای کار بردگان ساخته‌اند. تنها کشوری که آثار خود را با نیروی کار انسان‌های آزاد و صاحب حق ساخت، کشور ایران است. الواح قدیمی نشان می‌دهد که زنانی که در تخت جمشید و پاسارگاد کار می‌کرده‌اند، در هنگام بارداری حقوق دریافت می‌کردند، بیمه و حق مرخصی داشتند. مردان نیز هنگام کار بیمه بودند و در صورت بروز حادثه به خانواده‌شان مستمری از کارافتادگی تعلق می‌گرفت. یعنی صاحب حق نبودند. اینها هیچ‌کدام تأثیرات شخصیت و بت‌سازی از کوروش نیست. کوروش را باید در زمینه و زمان و پهنه فرهنگی دید که او را زاده و پرورانده است. یعنی کوروش باید در پیوند با مردم دیده شود. کوروش برآمده از مردمانی بود که آیین و فرهنگ و باورها و ارزش‌هایشان ظرفیت آفرینش داشت. کوروش به‌عنوان قهرمانی مردمی و راستین چنان گرامی بود که طبق روایت هروdot ایرانیان باستان به او لقب پدر داده بودند. شاهنامه سند دقیقی بر قانون‌گرایی ایرانیان است. در اندیشه ایران باستان تن دادن به حکومت زور و بی‌قانونی گناهی بزرگ بود و از مردم خواسته می‌شد به مقابله با آن بپردازند. شواهد و مدارک گوناگون این را نشان می‌دهد. کوروش نماینده چنین فرهنگ و اندیشه‌ای بود.

«**همساله با نزدیک شدن به هفت آبان محدودیت‌هایی بر محوطه پاسارگاد وضع می‌شود و از آن سو می‌بینیم که کنش‌های فرهنگی و اجتماعی با موضوع کوروش کیبر در کشور ما روبه افزایش است. فکر می‌کنید جامعه ما به چه سمتی می‌رود و آیا جریان جست‌وجوی هویتی با استناد به باستان‌گرایی ادامه‌دار خواهد بود؟**

پیش‌بینی دقیق به‌ویژه در بلندمدت ممکن نیست. من بر پایه شواهد امروzin و آنچه در تاریخ اتفاق افتاده و قیاس آن با گذشته، گمان می‌کنم که این روند ادامه خواهد یافت. ایرانی‌ها نتهت‌با به کوروش، بلکه از تاریخ‌شان از عصر باستان تا روزگار خودمان نمادهایشان را بالا خواهند کشید. این را نباید حمل بر غلو و خوش‌بینی و امید کاذب و روانشناسی زرد کرد. خوشبینی معتدل و آگاهانه دارم و فکر می‌کنم این گرایش‌ها زمینه‌ساز نوعی رنسانس و تجدید حیات ایرانی است. زمینه و روند رنسانس ایرانی مربوط به زمان کنونی‌مان نیست بلکه از روزگار قاجار شروع شده است. این روند به بار می‌نشیند. گمان می‌کنم ایران در راه تجدید عظمت و حیات خود است. این تجدید حیات درباره یک حوزه فرهنگی و تمدنی است نه‌فقط یک کشور. ایران در حال بازیابی خود است و در این مسیر نیاز بنیادین به کوروش‌ها دارد. اینها پایه‌های استواری‌اند برای ساختمانی که ایرانی‌ها می‌خواهند بسازند. ما دوگانه‌ای به نام مردم و ملت داریم. یکی از مشکلات ما در عصر ملت‌سازی این است که با گرفتار ملی‌گرایی افراطی شده‌ایم یا مردم‌گرایی افراطی. ما باید خط میانه را در پیش بگیریم. ملت جمع و وحدت‌یافته و یگانه است و از آن طرف مردم به‌ذات خود متنوع و گونه‌گون و چندگانه است. ما نیاز به ملتی مردم‌گرا و مردمی ملت‌گرا داریم و میان این دوگانه باید وحدت ایجاد کنیم. پژوهشگران و اندیشمندان ایرانی باید به‌طور جدی به این نیاز بیاندیشند و آن را به وظیفه تبدیل کنند. در راه تجدید حیات‌مان به‌عنوان یک ملت کهن، کوروش یکی از نمادهایی است که بسیار به کارمان می‌آید. چراکه کوروش پادشاهی بسیار مردم‌گرا و وحدت‌بخش بود. بنابراین ایران برای تجدید حیات خود به‌شدت به کوروش نیاز دارد و این نیاز عینی و ملموس است.

«**مردم به آرا و اندیشه‌های کوروش کیبر به شکل‌های گوناگون توجه‌نشان می‌دهند. همان‌طور**

بیان شده‌اند و آمیخته به خیال و گمان‌اند. درمقابل کتزیاس، پزشک دربار اردشیر دوم، در «پرسیکا» (پاره‌های ۹ تا ۱۳)، روایت عینی‌تری عرضه می‌دارد. او کوروش را فرمانروایی واقع‌گرا معرفی می‌کند که پس از شکست مادها، آستیاگ را نمی‌کشد بلکه او را به فرمانداری می‌گمارد. کتزیاس تأکید می‌کند که کوروش در سیاست داخلی، اعتدال داشته و توانسته بود مشروعیت خود را با ملایمت تثبیت کند. در روایت کتزیاس، کوروش بیشتر یک پادشاه کاردان است تا یک قهرمان اخلاقی؛ البته این تصویر با تاریخ سیاست‌ورزی واقع‌گرای ایرانی سازگارتر است. بااین‌حال کوروش همچنان یک ایده‌آل برای یونانیان باقی می‌ماند. کسنوفانس، در کتاب «کوروش‌نامه» (بند I. ۲۰/۶) کوروش را چونان شاهی شریف تصویر می‌کند که قدرت را با فضیلت درمی‌آمیزد و از راه عدالت فرمان می‌راند. این چهره، بر الگوی «شاه-فیلسوف» در اندیشه یونانی اثر می‌گذارد که بعدها در فلسفه افلاطون و سنت رومی استمرار می‌یابد. به‌این‌ترتیب کوروش نزد یونانیان به چهره‌ای نمادین تبدیل می‌شود؛ او بر خلاف بازماندگان‌اش، نه یک دشمن، بلکه معیار اخلاقی قدرت است که نماد «دیگری شریف» است.

مبدع قدرت نرم

کوروش قرن‌ها پیش از جوزف نای، اهمیت مفهوم قدرت نرم را در حکمرانی دریافته بود



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

پارسیان، کوروش را «پدر» می‌نامیدند؛ زیرا او بود که به‌مثابه رهبری فرهنگ، جمعیت‌های متفرق درون این سرزمین را متحد کرد و با بهره‌برداری از فنون حکمرانی موفق شد با کمترین تنش ممکن، راه‌هایی برای ائتلاف، تعامل و همکاری میان گروه‌های مختلف فراهم آورد. در بُعد خارجی نیز نبوغ نظامی و عزم خلل‌ناپذیرش، او را به فرماندهی قابل اتکا در لحظات بحرانی تبدیل کرد که می‌دانست چگونه باید جنگید. برای نمونه، حمله او به لیدیه اگر به‌بهبانه سرمای زمستان به‌تعویق می‌افتاد، شاید به موفقیت نمی‌رسید. بااین‌همه او در اوج سرما به قلب لیدیه تاخت و دشمن را غافلگیر کرد. در این نبردها نیز البته جنگ نزد او اصلاتی نداشت و برای نمونه بر خلاف حاکمان آشوری که هر کجا را تسخیر می‌کردند، ویران می‌کردند و به نزاع با دین و آیین مردمان‌اش برمی‌آمدند، او راه صلح و اصلاح را برمی‌گزید و می‌کوشید تا در این مسیر نیز با احترام به تفاوت‌ها، راهی برای مصالحه فراهم آورد.

همین بنیادهای تعامل در داخل و صلح در خارج، بنیادهای تمدن ایرانی را تحت‌تاثیر گسترده خود قرار داد و مایه احترامی دیرپا به این تمدن کهن شد. ازفضا راز ماندگاری ایران در طول تاریخ نیز همین انعطاف‌پذیری و قدرت تطبیق بالایی بوده است که نمونه‌اعلای آن را می‌توان در این بصیرت کوروش یافت که دریافته بود راه ماندگاری و ارتقای قدرت سیاسی، نه از نظامی‌گری که از نظام‌بخشی می‌گذرد. به‌همین‌دلیل در رفتار سیاسی کوروش نمونه‌های فراوانی دیده می‌شود که حکایت از توانایی بالای او در نگرش اصلاح‌جویانه و درک استراتژیک دارد. طبق چنین نگرشی، قرار نیست غلبه نظامی بهانه‌ای باشد بر دگرگونی بنیان‌برافکن مناسبات پیشین.

نمونه‌ای از این کنش‌ها را می‌توان در برخورد او با حاکمان شکست‌خورده به‌مانشا نشست. همانطور که والتر هینتس به‌درستی اشاره کرده است کوروش سه امپراتوری ماد، لیدیه و بابل را ساقط کرد، اما آستیاگ، کرزوس و نبونعید را نکشت، بلکه به تبعید آن‌ها بسنده کرد. چنین رفتار بی‌سابقه‌ای در جهان باستان را می‌توان به انحصای مختلف توجیه کرد. برای مثال برخی چنین کنش‌ها و نیز سوگواری او و دربار پارس برای کشته‌شدن پسر پادشاه بابل را مصادافی از روحیه جوانمردی او دانسته‌اند که البته بیراه هم نیست اما شاید تمام ماجرای رفتار کوروش را فهم نکنند، زیرا از وجه سیاسی منش و روش او غافل می‌ماند.

کوروش از این زاویه بیش از هر چیز دولتمردی است معتقد به اصول و مبانی اخلاقی سیاسی که می‌داند بدون قدرت سخت نمی‌توان کاری از پیش برد، اما این را نیز می‌داند که فقط نمی‌شود با تکیه بر قدرت سخت به پیش رفت. او شیری است که می‌داند، باید گاهی نیز روباه بود. بنابراین او با مواجهه معقولانه با رخدادهای سیاسی قدرت، نرمی ایجاد می‌کند که هنوز پس از قرن‌ها ذخیره‌ای حیاتی برای تمدن ایرانی و انسانی- هر دو- است. اینکه بابلیان، کوروش را «برگزیده مردوک» و یهودیان او را «مسح‌شده خداوند» می‌دانستند، گزنفسون او را حکمران آرمانی می‌خواند، قرن‌ها بعد ماکیاوللی و چون جفرسون از شخصیت او الهام می‌گیرند، گویای این نکته است که او وقتی وارد بابل می‌شود و اصول حقوق شر همچون امنیت، آزادی مهاجرت، مذهب، عقیده و... را محترم می‌شمارد، متوجه این واقعیت اساسی است که «با سرنیزه هرکاری می‌شود کرد، اما بر آن نمی‌توان نشست.» شاید به‌همین‌دلیل هم باشد که امروزه نام او بیش از هر چیز، با منشوری که در بابل و به احترام مردمان آن سرزمین به زبان اکدی نوشته شده، به‌یاد آورده می‌شود تا کوروش یکی از معدود رهبران جهان باستان باشد که هنوز برای جهان امروز حرفی برای گفتن دارد.



میلاد نوری

پژوهشگر و مدرس فلسفه یونان

چهره کوروش نزد یونانیان باستان، آمیزه‌ای از تاریخ، اخلاق و اسطوره است. نویسندگان یونانی در کوروش، نه صرفاً یک پادشاه شرقی، بلکه نمادی از فرمانروایی خردمندانه و فضیلت سیاسی می‌دیدند. هروdot در «تاریخ‌ها» (کتاب نخست)، زندگی کوروش را از تولد تا مرگ روایت می‌کند؛ کودک نجات‌یافته‌ای که بر مادها شورش می‌کند، امپراتوری